نگاهى به كتاب غيبت نعمانى (1)

نجم الدين طبسى

تدوين: مصطفى كاظمى

پيشگفتار

آگاهي از معارف ناب ائمه‏ي معصومين ‏عليهم السلام تنها با دست‏يابي به روايت‏هاي صحيح و معتبر امكان‏پذير است كه آن نيز به شناسايي منابع معتبر و موثق بستگي دارد. از اين رو، شايسته است، پيش از پرداختن به مباحث مهدويت و بررسي حديث‏هاي موجود در اين باره، منابع موجود در اين زمينه را بشناسيم در نخستين گام، به كتاب غيبت نعماني مي‏پردازيم؛ زيرا يكي از منابع كهن و بسيار معتبر در زمينه‏ي مهدويت و امام زمان (عج) است.

در آغاز اين بحث، درباره‏ي شخصيت نگارنده‏ي كتاب، سخن مي‏گوييم. سپس انگيزه‏ي وي از نگارش كتاب و سرفصلهاي آن را مي‏آوريم. در ادامه، ثقه بودن سه تن از مشايخ وي را از نظر علم رجال بررسي مي‏كنيم.

در پايان نيز به بررسي شخصيت رشته پيوند ما با كتاب؛ يعني ((ابوالحسين محمد بن علي شجاعي)) و دلايل معتبر بودن كتاب و صحت انتساب آن به نعماني مي‏پردازيم.

1 - شخصيت نگارنده‏

نام ايشان، محمد بن ابراهيم بن جعفر الكاتب معروف به ابن ابي زينب(2) است. در علم رجال، چند نفر به ((كاتب)) شهرت يافته‏اند، كه وي، يكي از آنهاست. او، كاتب محدّث بزرگ؛ شيخ كليني بوده و بخش بسياري از كافي را نوشته است. وي اهل منطقه‏ي نعمانيه‏ي عراق بين واسط و بغداد و عراقي اصل بود و در سال 360 ه.ق. درگذشت.

نجاشي درباره‏ي او مي‏نويسد: شيخ من اصحابنا، عظيم القدر، شريف المنزله، صحيح العقيده(3) يعني هيچ انحرافي در عقيده‏اش نيست و شيعه‏ي دوازده‏امامي است. آقابزرگ طهراني در كتاب الذريعة(4)، پس از ستودن نعماني مي‏نگارد: كتاب الغيبه للحجة، للشيخ ابي عبدللّه الكاتب النعماني المعروف بابن زينب تلميذ ثقةالاسلام ((الكليني)) يظهر من بعض المواضع ان الكتاب كان موسوماً ((او معروفاً)) بِ((ملاء العيبة في طول الغيبة)). از گفته‏ي آقابزرگ طهراني چنين بر مي‏آيد نعماني دست‏پرورده‏ي كليني است و شهرت كتاب به نام غيبت و نيز و ضعش تعينّي است نه تعييني؛ زيرا نام تعييني آن ((ملاء العيبة في طول الغيبة)) است. نعماني، نگاشته‏هاي ديگري نيز مانند ((الفرائض الرد علي الاسماعيليه، التفسير و التسلي)) دارد كه همه آن‏ها جز همين كتاب غيبت از بين رفته‏اند. علامه حر عاملي مي‏گويد كه بخشي از تفسير نعماني را ديده است. شايد بخش مورد نظر حر عاملي، همان روايت‏هايي است كه از امام صادق (ع) نقل كرده و مقدمه‏ي تفسير خويش را به نام ((محكم و متشابه)) قرار داده است. البته بايد دانست كه برخي از نويسندگان، ((تفسير محكم و متشابه)) را به سيد مرتضي نسبت مي‏دهند.

نعماني براي دست‏يابي به منابع ناب حديث، سفرهاي فراواني به مناطق گوناگون داشته است. وي به شيراز، بغداد، اردن و حلب و سفر كرده است. سفر او به حلب، سفر پرباري بود؛ زيرا در آن‏جا توانست كتاب ((غيبت)) خود را منتشر كند.

2 - دليل نگارش‏

نگارنده گفته است كه با ديدن پراكندگي فكري شيعيان و شك كردن برخي از آنان در مسأله‏ي غيبت امام زمان(عج) به گردآوري روايت‏هاي ائمه‏ي معصومين‏عليهم السلام درباره‏ي غيبت همّت گماشته است. او با استناد به اين سخن امام صادق، من دخل في هذا الدين بالرجال اخرجه الرجال كما ادخلوه فيه و من دخل فيه بالكتاب و السنة، زالت الجبال قبل ان يزول ناآگاهي از روايت را دليل مردم مي‏داند. البته او اذعان دارد كه گردآوري همه‏ي سخنان ائمه‏ي معصومين‏عليهم السلام درباره‏ي غيبت به مجموعه‏اي فراتر از اين كتاب نياز دارد.

3 - محتويات كتاب‏

اين كتاب از 26 باب به شرح زير تشكيل شده است:

1) در نگه‏داري سرّ آل محمدعليهم السلام از نااهلش. 2) اخبار اعتصام به حبل الله. 3) بحث امامت. 4) ائمه‏ي اثنا عشر از قرآن و تورات و انجيل و رواياتي كه از طريق سني و شيعه رسيده است. 5) درباره‏ي كساني كه مدعي امامت شوند و برداشتن علم قيام و امامت قبل از قيام قائم. 6) احاديثي حول امامت از طريق عامه. 7) كسي كه درباره ائمه شك كند. 8) لزوم حجت در زمين. 9) چنان‏چه دو تن روي زمين باشند، يكي امام است. 10) آنچه درباره‏ي غيبت از جميع ائمه رسيده است. 11) تحمّل مشقّات و انتظار فرج. 12) سختي‏ها و ناملايمات شيعه در غيبت. 13) صفات و سيرت حضرت. 14) علايم پيش از ظهور. 15) اوضاع نابسامان جامعه قبل از ظهور. 16) نهي از تعيين وقت براي ظهور. 17) سختي‏ها و مشكلات حضرت از جانب جهّال هنگام قيام. 18) خروج سفياني. 19) پرچم صاحب، پرچم رسول خداست. 20) جيش الغيب. 21) وضع شيعه هنگام خروج قائم. 22) دعوت جديد. 23) سن حضرت هنگام امامت و زمان امامتش. 24) رواياتي درباره اسماعيل پسر امام صادق‏عليه السلام. 25) هركس، امام خود را شناخت، تقديم و تأخر امر ظهور، زياني به او نخواهد داشت. 26) مدت حكومت قائم پس از قيام.

4 - مشايخ نعماني:

نعماني در اين كتاب، از هفده تن از مشايخ خود، نقل كرده است. آنان عبارتند از: ابن عقدة، ابن هوذة، ابوعلي كوفي، باوري، ارزني، عبدالعزيز موصلي، ابوالحارث طبراني، عبدالواحد موصلي، بندنيجي، علي ابن الحسين،(5) ابن جمهور قمي، حميري، محمّد بن عبداللَّه طبراني،(6) ابن علاّن دهني، اسكافي،(7) كليني و موسي بن محّمد قمي.

از ميان هفده نفر به جز چند تن مانند كليني و ابن عقدة، ديگران براي ما ناشناخته هستند. چون پرداختن به پيشينه‏ي هر يك از اين هفده نفر و جايگاه آنان در كتاب‏هاي رجالي شيعه و سني در اين مجال اندك ممكن نيست، تنها به چند تن از آنان اشاره خواهيم كرد.

نكته‏

به فرض، اگر توثيقي براي اين هفده نفر، يافت نشود، آيا اصلي وجود دارد كه براساس آن، مشايخ ثقات را ثقه بدانيم؟ يعني اكنون كه در ثقه بودن نعماني، بحثي نيست، پس افرادي نيز كه وي از آن‏ها حديث، نقل كرده است بايد ثقه باشند. در پاسخ بايد گفت چنين اصلي وجود ندارد. به عبارت ديگر، شيخوخة و مشايخ اجازه ثقات بودن، دليلي بر ثقه بودن نيست و به وسيله‏ي وثاقت مستجيز، نمي‏توانيم وثاقت مجيز را احراز كنيم. البته به نظر مامقاني، دليل بر حسن بودن آن مشخص مي‏شود. با اين حال، به نظر برخي از معاصران، فراواني روايت ثقه از شخصي، دليل وثاقت آن شخص است. براي مثال، كليني از سهل بن زياد، روايت‏هاي بسياري نقل مي‏كند برخي تا دو هزار مورد گفته‏اند و ممكن نيست كه كليني در دو هزار مورد، از فردي ضعيف، حديث نقل كند.

اكنون اگر نتوانسته باشيم توثيقي براي آنان بيابيم، مي‏توانيم اين اصل را با اين هفده نفر، هم‏آهنگ سازيم.

1) ابن هوذة

نخستين فرد مورد بحث از شمار مشايخ نعماني، ((احمد بن نصر بن هوذة ابوسليمان باهلي)) است كه ايشان را احمد بن نصر و يا ابن نصير ناميده‏اند. آيت‏اللَّه خويي‏قدس سره مي‏گويد: ((احمد بن نصره همان احمد بن هوذة است.))(8) اين نكته براي ما سودمند است، زيرا ممكن است ((احمد بن نصر)) توثيق نداشته باشد، ولي ((احمد بن هوذة)) توثيق شده باشد، كه در اين صورت مشكل ما حل خواهد شد.

آيت‏اللَّه خويي‏قدس سره در ادامه مي‏گويد: ((نام برده، 87 مورد در سند احاديث واقع شده است))، امّا از وثاقتش هيچ سخني نمي‏گويد.

مامقاني نيز درباره‏ي او از شيخ نقل مي‏كند كه وي در سال 331 ه.ق. از تلعكبري حديث نقل كرده و تلعبكري، شيخ اجازه‏ي اوست و در 8 ذي الحجة 332 ه.ق. نزديك پل نهروان درگذشته و نام او در كتاب رجال شيخ طوسي نيز آمده است. روش رجال شيخ، اين گونه است كه نام همه‏ي اصحاب و معاصران ائمه معصومين‏عليهم السلام را به ترتيب معاصر بودن بيان مي‏كند، ولي هيچ تضميني نمي‏دهد كه اينان ثقه‏اند يا نه. مامقاني مي‏گويد: ((من بيشتر از اين، چيزي نيافتم، ولي از همين مطلب بر مي‏آيد كه ايشان از اماميه است؛ زيرا شيخ طوسي در رجال خويش، نام ايشان را آورده، ولي از مذهبش، سخني نرانده است، اگر انحرافي داشت - براي نمونه، اگر زيدي بود - شيخ مي‏گفت كه مشكل دارد. مطلب ديگر اين‏كه اين شخص، شيخ اجازه‏ي شماري از موثقان است و اين سبب حسَن بودن وي مي‏شود.))(9)

همان‏گونه كه مي‏دانيد روايت حسنه، روايتي است كه راوي آن امامي است، ولي توثيق نشده است. براي مثال مي‏گويند ((حسنه‏ي علي بن ابراهيم عن ابيه))؛ يعني اين روايت از ابراهيم بن هاشم است. چون پدر، امامي بوده و توثيقي ندارد، مي‏گويند روايت حسنه است، البته بايد گفت كه بعضي افراد، فراتر از توقثيق هستند و اگر توثيق نشده‏اند، به دليل بزرگي مقامشان بوده است مانند: حضرت زينب‏عليها السلام، حضرت عباس‏عليه السلام، حضرت معصومه‏عليها السلام، حضرت عبدالعظيم‏عليه السلام.(10) استادمان، آيت‏اللَّه اشتهاردي نقل مي‏كردند كه آيت‏اللَّه سيد احمد خوانساري در درس خود فرموده بودند: ((اگر بعضي‏ها توثيق نشده‏اند، براي اين نيست كه مجهول الحالند، بلكه اجلّ از توثيقند و ابراهيم بن هاشم از اين قبيل است)) مرحوم ميرداماد در ((الرواشح)) (راشحه‏ي 33) درباره‏ي شيخ اجازه چند حالت اجازه را نقل مي‏كنند كه ما به دو صورت آن اشاره مي‏كنيم. براي مثال، يك وقت اين آقاي زيد كه به من اجازه‏ي روايت داده، اجازه روايت كتاب خودش را داده است. در اين صورت، نقل شخصي حتي مثل نعماني از اوسبب وثاقتش نمي‏شود و بايد وثاقت او براي ما محرز شود. ولي گاهي اين شخص، اجازه‏ي روايت از كتاب معروفي مانند كافي را مي‏دهد. در اين صورت، وثاقتش لازم نيست؛ يعني اگر ثقه هم نباشد، ما مي‏توانيم از او روايت نقل كنيم. اين در سلسله قرار گرفتن، براي تشريفات است. و كاري است كه مرحوم نمازي در ((مستدركات رجال الحديث)) به آن پرداخته است.. ايشان، همه‏ي افرادي را كه در سلسله‏ي احاديث بوده و ديگران نياورده‏اند، گردآوري كرده است. اگر هم ديگران بيان كرده‏اند، ايشان مطالب بيشتري درباره‏ي آن شخص بيان مي‏كند. كساني را كه ديگران از ((ممن لم يرو عنهم)) شمرده‏اند، ايشان با دليل جزء ((ممن رُوي عنهم)) مي‏آورد يا اين‏كه معاصر بودن آن را ثابت مي‏كند. بنابراين، اگر بخواهيم درباره‏ي راويان تحقيق كنيم، پيش از اين‏كه خود را به زحمت اندازيم و كتاب‏هاي متعددي را ببينيم، ابتدا بايد اين كتاب را ببينيم. در بيشتر موارد اگر گفته شده است: ((لم يذكره)) يعني اين‏كه ديگر به خودتان زحمت ندهيد؛ زيرا در كتاب‏هاي ديگر، درباره‏ي ايشان، چيزي نيامده است.

2) ابوعلي كوفي‏

نام وي ((احمد بن محمد بن يعقوب بن عمار ابوعلي كوفي)) است. وي به قرينه نزديك بودن سال وفاتش با نعماني و رواج داشتن نسبت دادن نام شخص به جدش، ظاهراً همان احمد بن محمد بن عمار است(11) كه نامش در كتاب ((الفهرست)) شيخ طوسي نيز آمده و ثقه و جليل القدر است.(12) نجاشي درباره‏ي ايشان مي‏گويد: ((شيخ من اصحابنا، ثقة جليل، كثير الحديث الاصول، صنف كتب منها كتاب اخبار آل النبي و فضائله و توفي سنه 346.))(13) مرحوم نمازي نيز مي‏نويسد: ((ثقة جليل بالاتفاق))(14) وي كوفي است. بد نيست بدانيد كه ابن عدي در ((الكامل)) مي‏گويد: ((هر جا من گفتم فلاني كوفي است؛ يعني ضعيف است.)) اين مسأله به اين دليل بوده است كه بيشتر مردم كوفه، شيعه بوده‏اند، چه به معناي شيعه دوازده امامي و چه به معناي دوست‏دار علي بن ابي طالب‏عليه السلام به هرحال، اين كار ضد ارزش شمرده مي‏شده است. همين گونه يكي از معاصران به نام ((محمد بن ابوزهو)) در كتابش مي‏نويسد كه دو چيز از نشانه‏هاي ساختگي بودن حديث است: يكي اين‏كه راوي آن، شيعه باشد. دوم اين‏كه در فضيلت اهل بيت‏عليهم السلام باشد.

3) ابن عقدة

((احمد بن محمد بن سعيد ابوالعباس كوفي)) معروف به ((ابن عقدة)) از مشايخ مهم ((نعماني)) است كه حديث فراواني از او نقل كرده است. درباره‏ي ايشان به كتاب‏هاي اهل سنت و شيعه، نظري خواهيم افكند.

خود ((نعماني)) در مقدمه‏اش مي‏گويد: ((در وثاقت و اطلاع از حديث وي، جاي هيچ بحث و تأملي وجود ندارد.))(15) افرادي مانند آيت‏اللَّه خويي‏قدس سره در موضوعات توثيق يك نفر را كافي مي‏دانند، مگر اين‏كه معارض داشته باشد، چنان‏كه خواهيم ديد، ايشان هيچ معارضي ندارد. پس اگر ايشان، توثيق ديگري جز همين توثيق نعماني را نداشته باشد، براي ما كفايت مي‏كند. با اين حال خواهيد ديد كه افزون بر توثيق‏هاي وارده، تعريف و تمجيد فراواني نيز از ايشان شده است. البته منظور از نبود معارض، اهل سنت نيستند؛ چون بيشتر كساني را كه سني‏ها ضعيف مي‏كنند، به دليل عقايدشان است. اين مسأله را جوزجاني بنيان نهاده است. وي در كتاب ((احوال الرجال)) هر كس را كه به علي بن علي طالب‏عليه السلام عنايتي دارد، منحرف مي‏نامد، براي نمونه، ((حريض بن عثمان)) كسي است كه پس از نماز صبح و نماز مغرب، هفتاد مرتبه علي را لعن مي‏كرد. يكي از همراهانش نقل مي‏كند كه از مصر تا مكه با وي همراه بودم. سوار بر شتر نمي‏شد و پياده نمي‏شد مگر اين‏كه علي را لعن مي‏كرد و من هفت سال پشت سر او نماز خواندم و اين كارش ترك نشد. جوزجاني درباره‏ي چنين فردي مي‏گويد: ((ثقة الاّ انه كان يسّب علي)). هم‏چنين درباره‏ي عمر سعد مي‏گويد: ((ثقة الاّ انه قتل الحسين)). قتل امام حسين و اهل بيت‏عليهم السلام براي آنان، هيچ اهميتي ندارد. با اين حال، هنگامي كه به بعضي صحابه مي‏رسند، اگر كسي به آن‏ها حرفي بزند از اعتبار ساقط مي‏شود. براي مثال ذهبي هنگامي كه به ابن‏عقده مي‏رسد، ايشان را به عرش مي‏برد، اما مي‏گويد: ((من از اين شخص، روايت نقل نمي‏كنم؛ چون زماني به مسجد براثا مي‏رفت و در مذمت شيخين نقل حديث مي‏كرد)). بنگريد كه بعضي از صحابه، ملاك مي‏شوند. او مي‏گويد ابن عقدة، ثقة است؛ يعني نه دروغ‏گوست و نه اين‏كه دقت نظر ندارد، بلكه تنها مشكلش اين است كه: ((يذمّ الشيخين)). با اين حال هنگامي كه به ((حريض بن عثمان)) مي‏رسد، سه دفعه مي‏گويد: ((ثقة، ثقة، ثقة)).

با اين‏كه ((بشار اوّاد)) در شمار افراد كج فهم و متعصبان درجه‏ي يك است، ولي در تعليقه‏اي كه بر كتاب ((سير ذهبي)) دارد، از جمله‏ي ذهبي، تعجب مي‏كند و مي‏گويد: ((كيف يكون ثقة من كان يسّب علي ابن ابي طالب)). همين ذهبي درباره‏ي شيخ طوسي نيز مي‏گويد: ((كان ذكياً و ليس بزكي)). معلوم نيست كه آيا ذهبي، فحش نامه مي‏نويسد يا سير اعلام النبلاء؟ هنگامي كه به شيخ مفيد مي‏رسد، مي‏گويد: ((رئيس الروافض)) است و دويست كتاب دارد كه من - الحمد لله - هيچ‏كدام را نديدم.

از اين‏كه بگذريم در بررسي منابع شيعه، به نظر شيخ درباره‏ي ايشان مي‏رسيم. شيخ طوسي درباره‏ي ابن عقدة مي‏فرمايد: جليل القدر، عظيم المنزلة، له تصانيف و ذكر نامه‏ها في الفهرست.(16) اما مشكلي دارد و آن، اين‏كه ((كان جارودياً))، زيدي جارودي بوده است. ((صنّف لهم و ذكر اصولهم)) ايشان همه‏ي كتاب‏هايي را كه بزرگان ما نوشته بودند، فهرست كرده و گردآورده است. در ادامه شيخ مي‏فرمايد كه از ابن عقدة، نقل شده است كه من، 120 هزار حديث را با سندشان از حفظ هستم و 300هزار حديث ديگر هم در دسترس دارم كه كه آن‏ها را نقل مي‏كنم.. تعلبكري از ايشان نقل كرده است كه اجاز لنا ابن الصلت عنه بجميع رواياته؛ يعني هر چه روايت كرده است من به آن دسترسي دارم.

اكنون به نظر اهل سنت درباره‏ي ايشان مي‏پردازيم. ذهبي در ((سير اعلام النبلاء)) مي‏گويد: ((ابوالعباس الكوفي الحافظ)). حافظ نزد اهل سنت، رتبه‏اي است و به كسي گفته مي‏شود كه دست كم، متن و سند صد هزار حديث را در حفظ دارد.(17) بعد مي‏گويد: ((احد الاعلام الحديث، نادرة الزمان و صاحب التصانيف)). امّا در آخر، نيشش را مي‏زند: ((علي ضعف فيه)) وي در سال 249 ه.ق. به دنيا آمده است وي ((طلب الحديث سنة بضع و ستين و مئتين)). و در كوفه، بغداد و مكه، چنان حديث از او نوشته شده است كه قابل شمارش و وصف نيست.نكته‏ي ديگر اين‏كه ذهبي مي‏گويد: جمع التراجم و الابواب و المشيخه و انتشر حديثه و بعد صيته. همه جا سخن از ابن عقده و احاديث وي بود و صدا و آواي او به جاهاي دوردست هم رسيده بود. سپس مي‏گويد: و كتب عمّن دبّ و درج من الكبار و الصغار و المجاهيل و جمع الغثّ الي السمين و الخذر الي الدر الثمين. يعني در كتاب‏هايش، همه چيز هست. درّ هست سنگ ريزه هم هست، از آدم‏هاي ناشناس هم، حديث نقل كرده است. بعد اسم چند نفر از اهل سنت را مي‏آورد كه از وي، حديث نقل كرده‏اند. يكي از آن‏ها طبراني است - سليمان بن احمد طبراني صاحب معجم كبير، معجم اوسط و معجم اصغر - وي دويست كتاب نوشته است. ديگري، ابن عدي، صاحب كتاب 8 جلدي ((الكامل في الضعفا))، شاگرد ابن عقدة است. نفر سوم، ابن شاهين، صاحب كتاب ((تاريخ اسماء السقاط)) قديم است. افراد بعدي، ابن جعابي و ابن القرّي، هستند كه همه، پاي درس ابن عقدة مي‏رفتند و از ايشان، حديث مي‏گرفتند.

نكته‏ي سومي كه ذهبي درباره‏ي ابن عقدة، بيان مي‏كند، اين است كه: از ابن عقدة احاديثي به من رسيده كه از سنخ صحيح اعلايي است. ((وقع لي حديثه بعلوّ)). سپس يكي از آن احاديث را مي‏آورد كه سندش به ((شعبي)) مي‏رسد؛ يعني كسي كه دائم الخمر و معروف به قمارباز خمار بوده است و قسم مي‏خورد كه علي بن ابي طالب‏عليه السلام رحلت كرده و قرآن را حفظ نبوده است وي، حديثي را از ابن عقدة ذكر مي‏كند، كه سندش به شعبي مي‏رسد كه مي‏گويد: من حديث را از علي نقل مي‏كنم كه فرمود: من نزد رسول اللَّه بودم كه عمر و ابوبكر از جلوي ما عبور كردند. در اين لحظه، پيامبر رو كرد به من و گفت: يا علي هذان سيد اكهول اهل الجنة من الاولين و الاخرين الاّ النبيين و المرسلين. جالب است بدانيد درباره‏ي همين حديث، بحثي ميان امام جوادعليه السلام و يحيي بن اكثم كوفي واقع شده است. يحيي در مجلسي، از امام پرسش‏هايي مي‏كند. يكي از آن‏ها همين مسأله است كه مگر پيامبر نفرموده است: عمر و ابوبكر سيدا كهول اهل الجنة؟ امام در پاسخ مي‏فرمايد: اصلاً كسي پير، وارد بهشت نمي‏شود و همه‏ي بهشتيان، جوان هستند. سپس امام مي‏فرمايد: اين حديث از ساخته‏هاي معاويه است كه آن را در مقابل حديث الحسن و الحسين سيدا شباب اهل الجنة وضع كرده‏اند. سپس ذهبي، حديث ديگري از ايشان نقل مي‏كند كه سندش به سفيان مي‏رسد. كه پيامبر فرمود: لا يجتمع حب علي و عثمان الا في قلوب نبلاء الرجال. آن گاه آقاي ذهبي مي‏گويد: قد رمي ابن عقدة بالتشيع؛ مي‏گويند ابن عقدة شيعه است، ولي اين گونه نيست و اين روايت‏هايي كه از او آورديم نشان مي‏دهد كه او غلّوي ندارد. امّا مي‏افزايد: كسي كه به رتبه‏ي ابن عقدة برسد و در دل، نسبت به خليفه و سابقين، كينه‏اي داشت باشد، يا معاند است يا زنديق. ذهبي در جايي ديگر مي‏گويد: مردي از بني هاشم نزد ابن عقدة بود كه بحث ميان‏شان در گرفت. ابن عقده رو كرد و به او گفت: ساكت شو! من درباره‏ي فضايل خانواده‏ي شما 300 هزار حديث از حفظ دارم. بنگريد يعني چقدر؟ كتاب وسائيل الشيعه كه 30 جلد است، 35 هزار حديث دارد. حال شما ببينيد كه 300 هزار حديث، چند جلد كتاب مي‏شود.

ذهبي، سخني نيز از حاكم نقل مي‏كند، كسي كه كارشناس فن است. سمعت ابا علي الحافظ يقول: ما رأيت احداً احفظ الحديث الكوفيين من ابي العباس بن عقده. سپس گفته‏ي ((دار قطني)) را مي‏آورد، كه هم در رجال كتاب دارد و هم در سنن. وي مي‏گويد: اهل كوفه معقتدند از زمان ابن مسعود تا زمان ابن عقدة، شخصيتي مانند ابن عقدة و حافظتر از وي نبوده است. ذهبي پس از نقل اين دو سخن مي‏گويد: ((بله. در كوفه شايد اين گونه بوده و حافظتر از وي نيامده باشد، اما اين گونه نيست كه بگوييم در جاهاي ديگر نيز نظير نداشته است. و اين سخن درست نيست؛ زيرا پس از ابن مسعود و علي، كسان ديگري بودند كه از ايشان بالاتر - در اين‏جا نيز حاضر نيست علي را مقدم كند! - آن‏گاه افرادي را نام مي‏برد مانند: علقمه، مسروق، عبيده، ثم ائمه حفاظ كابراهيم النخعي، منصور، الاعمش، مسعر، الثوري و سپس مي‏افزايد: ثم هولاء يمتازون عليه بالاتقان و العدالة التامه و لكنه اوسع دائراً في الحديث منهم. در ستودن آنان نيز يك جانبه قضاوت نمي‏كند، بلكه مي‏گويد: هم عدالت‏شان بيشتر است و هم اتقان‏شان. درباره‏ي فراواني آگاهي وي از حديث، شخصي به نام برقاني نقل مي‏كند كه: ما چهار برادر بوديم و سال‏ها در دروس ابن عقدة شركت مي‏كرديم و در كوفه كتاب‏ها و دفترها پر كرده بوديم. هنگامي كه خواستيم از نزد او برگرديم، به ما گفت: آيا آن چه از من شنيديد، براي شما كفايت مي‏كند؟ ما گفتيم: بله. ما هر كدام، از شما صد هزار حديث نقل كرده‏ايم. ابن عقدة گفت: اين مقدار كم‏ترين احاديثي است كه من از يكي از استادانم فرا گرفته‏ام. به همين دليل دار قطني مي‏گويد: يعلم ما عند الناس و لا يعلم الناس ما عنده. همه‏ي اين‏ها درباره‏ي حافظه‏ي ابن عقدة بود. و درباره‏ي دقت نظر ايشان نيز ابن جعابي مي‏گويد: ابن عقدة سه بار براي نقل حديث به بغداد آمد. بار دوم كه آمد، به من گفت: برو احاديث ابن صاعد را بياور تا ببينم. من نزد ابن صاعد رفتم. او نيز مسندي را كه درباره‏ي علي بن ابي طالب بود، به من داد و من هم آن را به ابن عقدة دادم. وي آن را مطالعه كرد و به من برگرداند. به او گفتم: نظرتان چيست؟ گفت: در آن، يك غلط وجود دارد. گفتم چيست؟ پاسخ داد: نمي‏گويم مگر اين كه از بغداد خارج شوم. پس من منتظر شدم تا روز موعود فرا رسيد. هنگامي كه از شهر دور شديم، گفتم: اكنون به وعده‏ات، وفا كن. وي گفت: ابن صاعد، حديثي را نقل كرده كه سندش اين گونه است عن ابي سعيد الاشج عن يحيي بن زكريا بن ابي زائده، حال آن‏كه ابي سعيد اشج در شبي به دنيا آمد كه در آن شب، يحيي درگذشته است. پس اين سند، اشتباه است. ابن جعابي مي‏گويد: هنگامي كه به بغداد برگشتم و قضيه را به ابن صاعد گفتم، چنان خشمگين شد كه گفت: هر تكه از گوشت بدنش را به هر شاخه‏اي از اين درخت آويزان مي‏كنم. او مرا رسوا كرده است. با اين حال هنگامي كه به دفترهايش مراجعه كرد، ديد در سند روايت، اشتباه كرده است و سند صحيح اين گونه بوده: عن شيخ غير الاشج عن ابي زائدة. حال عنايت كنيد كه چنين شخصي تنها 300 هزار حديث درباره‏ي اهل بيت‏عليهم السلام از حفظ دارد و اين گونه دقت نظر هم دارد، امّا بعضي‏ها از ايشان، دل خوشي ندارند. براي مثال، عبداللَّه بن احمد بن حنبل مي‏گويد: از زماني كه ابن عقدة رشد كرد، احاديث كوفه فاسد شد. خود ذهبي هم مي‏گويد: ايشان مشكلي ندارند جز اين كه مسالب شيخين را مي‏گويد و در مجموع، مشكل ايشان تشيع‏اش است.

5 - ناقل كتاب نعماني‏

كسي كه اين كتاب را از نعماني نقل كرده است، ابوالحسين محمد بن علي الشجاعي است. وي تنها رشته‏ي پيوند ما با كتاب غيبت نعماني است. با اين حال، ايشان در شمار معاريف نبوده و هيچ توثيقي درباره‏ي ايشان وارد نشده است. ما يك مجهول داريم و يك مهمل. مجهول آن است كه در كتب رجالي آمده امّا نه مدح شده است و نه ذم. مهمل هم آن است كه اصلاً نامش در كتاب رجالي، نيامده است. بناي نمازي در ((المستدركات)) اين است كه بسياري از اين مهمل‏ها را گرد آورده و در اين زمينه، بسيار زحمت كشيده است. پس براساس اين تفسير، شجاعي مجهول مي‏شود؛ چون نامش در رجال آمده است. نجاشي مي‏گويد: ((من ابوالحسين را ديدم كه كتاب غيبت را براي نعماني مي‏خواند. تستري نيز همين سخن نجاشي را بي كم و كاست آورده است و چيز ديگري اضافه ندارد.(18) نمازي با صراحت مي‏گويد: ((هيچ ذكري از ايشان به ميان نيامده است.))(19) در ادامه، سخن نجاشي را مي‏آورد.

حال بايد در اين‏جا بحث كنيم كه اگر نتوانستيم اين شخص را توثيق كنيم، آيا اصل كتاب نيز زير سؤال خواهد رفت يا نه؟

راه حل‏

درباره‏ي اصل كتاب مشكل نداريم؛ زيرا نجاشي مي‏گويد: شجاعي به فرزندش وصيت كرده بود كه كتاب را به من بدهند. اكنون اين كتاب نزد من است. يعني وي اقرار مي‏كند كه كتاب نعماني پيش او است. نجاشي نيز كسي است كه كارشناس فن است و شهادت او بر اين‏كه اين كتاب، همان كتاب نعماني است، انتساب كتاب را به نعماني، براي ما قطعي مي‏كند. تستري نيز سخني را نقل مي‏كند كه شايد به وسيله‏ي آن، بسياري از قضايا براي ما حل شود. ايشان مي‏گويند:(20) ما اگر اصول مشهوره و مصنفات معروفه‏ي پيشينيان را داشتيم، مي‏توانستيم به صحت بسياري از روايت‏ها، حكم كنيم. توجه كنيد. مگر كليني و ديگران، روايت‏هايشان را از كجا آورده‏اند؟ اين‏ها همه از اصول ((اربعمأئة)) كه از اصول شيعه است، حديث را بيان كرده‏اند. ايشان در ادامه مي‏فرمايد: پيشينيان درباره‏ي صحيح، يك اصطلاحي دارند و 2معاصران، اصطلاحي ديگر.

هنگامي كه پيشينيان مي‏گويند روايت صحيح است، بدان معناست كه آن خبر معتبر است و اعتبار خبري دارد و كاري به مخبر آن ندارند. هر چند ممكن است اعتبار مخبري نيز داشته باشد. اين گونه تقسيم‏بندي روايت‏ها از نظر سند به صحيح، موثق، حسن و ضعيف را علامه حلي انجام داده است. البته پيش از ايشان نيز اين كارها سابقه داشته است، ولي به نام ايشان ثبت شد. بعد اين تقسيم‏بندي‏ها گسترش پيدا كرد، به گونه‏اي كه مرحوم قمي در جلد دوم ((قوانين))، ظاهراً آن را به 45 صورت تقسيم مي‏كند. صحيح در اصطلاح معاصران به معناني اعتبار مخبري است. يعني همه‏ي رجال سند، امامي عادل باشند. ايشان ادامه مي‏دهد كه اكثر واسطه‏ها، مشايخ اجازه هستند. مانند امروز كه از بزرگان، اجازه‏ي روايت مي‏گيرند. اين اجازه‏ي روايت، تشريفاتي است و تنها براي پيوند سلسله‏ي سند است. ايشان مي‏فرمايد: كه فلاني به من اجازه داده است و خودش نيز از فلاني اجازه گرفته است تا مي‏رسند به كتاب كافي. حال فرض كنيد در سلسله، واسطه‏ي چهارم را نشناخته‏ايم. آيا اين كار، كافي را از اعتبار مي‏اندازد؟ در واقع، اگر مشايخ اجازه، مشكلي داشته باشند، به خود كتاب لطمه نمي‏خورد؛ چون بسياري از اين روايت‏ها، در مصنفات اصحاب ائمه و اصول آن‏ها گرفته شده است. با پذيرش اين سخن، ديگر براي مشكلي به وجود نمي‏آيد. به يقين، پيوند نعماني به بعضي از مشايخي - به ويژه ابن عقدة - كه روايت‏هاي زيادي از وي نقل مي‏كند، اعتبار زيادي به كتاب مي‏دهد. پس از مجموع سخنان نجاشي و تستري به دست مي‏آيد كه هر چند شجاعي توثيق نشده است، اما در اعتبار و صحت انتساب كتاب به نعماني، جاي هيچ شك و شبهه‏اي وجود ندارد.

خلاصه‏

1 - نعماني، فردي ثقه، جليل القدر و عظيم المنزلة و در شمار علما و فقهاي بزرگوار شيعه‏ي دوازده امامي است.

2 - دو تن از مشايخ وي كه از آن‏ها بسيار حديث نقل كرده است، نزد علماي شيعه، ثقه و معتبر هستند و اين خود، اعتبار بيشتري به كتاب مي‏دهد.

3 - در انتساب اين كتاب به نعماني، جاي هيچ ترديدي نيست و كسي منكر آن نشده است. در مجموع، كتاب غيبت نعماني يكي از دسته اوّل‏ترين و معتبرترين منابع ما در مباحث مهدويت به ويژه در مسأله غيبت به شمار مي‏رود.

پي‏نوشت‏ها:

1) نوشته‏ي حاضر، نخستين درس از سلسله درس‏هاي استاد شيخ نجم‏الدين طبسي با عنوان ((منبع‏شناسي مهدويّت)) است كه در مركز تخصصي مهدويّت وابسته به بنياد حضرت مهدي موعود(عج) در قم براي گروهي از طلاب و دانش پژوهان ارايه شده و در نخستين جلسه، به كتاب غيبت نعماني پرداخته شده است. در شماره‏هاي آينده منابع ديگر نيز به ترتيب آورده خواهد شد. ان‏شاءالله.

2) گاهي به ايشان ((ابن زينب)) نيز گفته‏اند.

3) قاموس رجال، تستري، جامعه المدرسين، قم، ج‏9،ص 442

4) الذريعة الي تصانيف الشيعه، آقابزرگ تهراني، موسسه اسماعيليان، قم، ج‏16، ص 79

5) پرسش اين است كه آيا وي، همان صدوق است يا مسعودي؟ پژوهش‏گر اين كتاب، آقاي غفاري باور دارد كه وي صدوق است؛ زيرا اين روايت‏ها در قم براي نعماني نقل شده و مسعودي نيز به قم نيامده است.

6) وي با طبراني معروف يعني سليمان بن احمد، صاحب كتاب معروف معجم صغير اوسط و كبير تفاوت دارد.

7) وي غيز ابوجعفر اسكافي معروف است كه ابتدا سني بود و بعدها شيعه شد.

8) معجم رجال الحديث، ابوالقاسم خويي، دارالزهرا، بيروت، ج 1، صص 348 و 360.

9) تنقيح المقال، مامقاني، مطبعة المرتضوية، نجف، 1350، ج 1، ص 666؛ مستدركات علم الرجال، علي نمازي، حيدريان، تهران، ج 1، ص 498.

10) البته ممكن است اين بزرگواران داراي توثيق نيز باشند.

11) معجم رجال الحديث، ج 2، ص 294.

12) الفهرست، شيخ طوسي، مكتبة المرتضوية، ص 29؛ رجال شيخ طوسي، ص 454.

13) قاموس الرجال، ج 1، ص 626.

14) مستدركات علم الرجال، ج 1، ص 462.

15) المقدمة، نعماني، ص 25.

16) معجم رجال الحديث، ج 2، ص 276.

17) رجال مقارن، نجم الدين طبسي، ص 7.

18) قاموس الرجال، ج 9، ص 442.

19) مستدركات علم الرجال، ج 7، ص 232.

20) قاموس الرجال، ج 1، ص 60.